



دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان‌نامه جهت اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

در جستجوی هویت از دست رفته: هویت و زنانگی در آثار بلقیس سلیمانی

استاد راهنما:

دکتر محمد امیر عبیدی‌نیا

نگارش:

یحیی بزدوده

زمستان 1391

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای بزرگواری های پدرم و مادرم

به سوهای عزیزم که مهربانی هایش، سنگلاخ راه را پرنیان کرد

و به همه ی زنان کردستان.

تَشکر ویژه‌ام را نثار استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر عبیری‌نیا می‌دارم که قبول زحمت نموده با پشتیبانی‌هایشان به من اعتماد به نفس دادند.

سپاس صمیمانه‌ام را پیشکش وجود گلگون همسر عزیزم می‌کنم که اگر نبود گیردادن‌هایش، کارم بی نتیجه می‌ماند.

از برادر گرامیم جناب آقای دکتر بزودوده نیز که بیگانه و گاه بر ایشان رنجی می‌نهادم و برادرانه پاسخ می‌گرفتم، و خانم دکتر علی‌اکبری به خاطر مشاوره‌هایشان، سپاس گزارم.

از اسحاق جان هم که پرسش‌هایم را بی‌جواب نگذاشت ممنونم.

چکیده

فمینیسم گفتمانی است که نقش عناصر زبانی گفتمانی را بر هویت تعریف‌شده‌ی نابرابر زن و نگاه جنسیتی مردسالار، که اصطلاحی هم‌چون زنانگی را می‌آفریند، نشان می‌دهد. در آفرینش متن ادبی به عنوان برساخته‌ی زبان، هم‌چون متون دیگر، گفتمان حضور داشته و این حضور، نقشی مؤثر در تحکیم روابط سلطه ایفا می‌کند. متن ادبی می‌تواند، نقش نهادی را داشته باشد که در تداوم یا تغییر عدم توازن، اهمیتی بسزا دارد و بنابراین راهی برای بازتعریف هویت و زدودن نگاه جنسیتی از مفهوم زنانگی باشد. تحلیل گفتمان با توجه به رابطه‌ی دیالکتیک متن و گفتمان، تأثیرات اجتماعی گفتمان‌های غالب را نشان می‌دهد و به توصیف، تفسیر و تبیین آن می‌پردازد. در این پایان‌نامه با استفاده از تحلیل انتقادی گفتمان به مفاهیم هویت و زنانگی در تعامل گفتمان فمینیستی و گفتمان مردسالار خواهیم پرداخت. آثار بلقیس سلیمانی که مورد بررسی این پژوهش بوده‌اند با گرایش‌های ضمنی و البته نه کاملاً منطبق با فمینیسم اسلامی، هویت و زنانگی را در چارچوب ویژگی‌های فرهنگی، اعتقادی بازتعریف می‌کند. این بازتعریف بیشتر مبتنی بر تغییر در رفتار اجتماعی است تا تغییر بنیادی در ساختار اجتماع برای رفع تبعیض جنسیتی.

واژگان کلیدی

بلقیس سلیمانی، نورمن فرکلاف، تحلیل انتقادی گفتمان، فمینیسم، هویت، زنانگی

فهرست مطالب

چکیده

واژگان کلیدی

مقدمه

۲.....مسأله‌ی تحقیق.....

۳.....فرضیات تحقیق.....

۳.....پیشینه‌ی تحقیق.....

۵.....اهداف تحقیق.....

۵.....روش تحقیق.....

۶.....بیان دشواری‌های تحقیق.....

فصل اول

کلیات

۸.....جنبش زنان.....

۱۳.....فمینیسم.....

۱۴.....موج اول.....

۱۵.....موج دوم.....

۱۷.....موج سوم.....

ب

گفتمان فمینیستی..... ۱۹

هویت و زنانگی..... ۲۴

داستان‌نویسی زنان..... ۲۸

گفتمان و تحلیل انتقادی گفتمان در ادبیات..... ۳۰

بلقیس سلیمانی..... ۳۵

فصل دوم

تحلیل گفتمان کاوانه‌ی آثار بلقیس سلیمانی

بازی آخر بانو..... ۳۸

خلاصه‌ی داستان..... ۳۸

تحلیل داستان..... ۴۰

خاله بازی..... ۵۶

خلاصه‌ی داستان..... ۵۶

تحلیل داستان..... ۵۸

به هادس خوش آمدید..... ۶۹

خلاصه‌ی داستان..... ۶۹

تحلیل داستان..... ۷۰

روز خرگوش..... ۷۶

۷۶.....	خلاصه‌ی داستان.....داستان
۷۸.....	تحلیل داستان.....داستان
۸۴.....	بازی عروس و داماد و پسری که مرا دوست داشت.....داشت
۸۴.....	تحلیل مجموعه داستان‌ها.....داستان‌ها
۸۸.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....نتیجه‌گیری
۹۸.....	واژه‌نامه (فارسی - انگلیسی).....انگلیسی - فارسی
۱۰۲.....	واژه‌نامه (انگلیسی - فارسی).....فارسی - انگلیسی
۱۰۶.....	منابع.....منابع
۱۱۱.....	Abstract.....Abstract

مشق

مسأله‌ی تحقیق

بعد از تحولات قرون جدید در اروپا و استیلاي انسان‌گرایی و تفکر جدید، از مسائل اجتماعی که به آن توجه شد جایگاه نابرابر زن با مرد بود. پیش‌گامان جنبش زنان در فرانسه، انگلیس و آمریکا از اوایل قرن نوزدهم به جنبش‌هایی دست زدند که حاصل آن رسیدن به اصلاحاتی اجتماعی در خصوص حقوق زنان بود. این حقوق در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به پیشرفت‌هایی رسید. اصلاح قوانین مربوط به خانواده، اشتغال زنان و آموزش و در رأس همه‌ی آن‌ها کسب حق رأی برای زنان از این جمله بودند. از ابتدای جنبش موسوم به جنبش زنان پرداختن به ریشه‌های نابرابری حقوق زن و مرد جایگاه‌چندانی نداشت. اما با گسترده‌تر شدن حوزه‌ی آن پس از موج دوم فمینیسم که اصطلاح فمینیسم نیز عمومیتی در کاربرد برای مبارزه و حقوق زنان یافته بود، این امر پا به عرصه‌ی نظری و آکادمیک گذاشته، و پرداخت‌های نظری از فمینیسم پا گرفت. فمینیسم به مثابه‌ی گفتمانی - که «ارتباط میان زبان و واقعیت اجتماعی است» (هام، ۱۳۸۲: ۱۲۴) - به زمینه‌های فرودستی زنان پرداخته و تاریخ، بیولوژی و روانکاوی را به عنوان تأثیرگذاران اصلی در تعریف نابرابری زن در مقام فرودستی برجسته ساخت. انگاره‌ها و دیدگاه‌های مختلف، شاخه‌هایی از فمینیسم را به وجود آورد؛ شاخه‌هایی هم‌چون فمینیسم رادیکال، لیبرال، مارکسیست، اسلامی و... که همگی، البته، در تغییر جایگاه زنان، آزادی زنان، حقوق زنان مبانی بعضاً مشترکی دارند.

توجه به متن به عنوان مجموعه‌ای از گفتمان‌ها که رابطه‌ی دیالکتیکی میان خود و متن دارند به ما امکان «مطالعه‌ی الگوها و قوانین کنترل‌کننده‌ی زبان و بازنمایی‌های مورد استفاده در فیلم، ادبیات، تصاویر و متن‌ها» (همان، ۱۲۴) را می‌دهد. «از نقطه‌نظر فمینیستی، گفتمان سلطه، مردسالار است و فمینیسم به درک مکانیزم‌های دخیل در تولید گفتمان‌ها، به چالش با موقعیت فرودستی که زنان در آن قرار دارند و به تدوین گفتمان‌های بدیل با قابلیت شکل‌دهی به معانی جدید، می‌پردازد» و در حوزه‌ی تحلیل گفتمان، تحلیل

فمینیستی به برجسته‌سازی کنشِ گفتمان‌های غالب (مسلط) در مخدوش ساختن هویت‌های زنان می‌پردازد؛ مانند آنچه در قالب گفتمان زنانگی در فیلم جلوه‌گر می‌شود (همان، ۱۳۴).

بلقیس سلیمانی متولد ۱۳۴۲ در کرمان، نویسنده، منتقد و تهیه‌کننده‌ی معاصر ایرانی است که آثاری از وی هم‌چون دو رمان *بازی آخر بانو و خاله‌بازی* و مجموعه داستان *بازی عروس و داماد* هر کدام بیش از پنج بار تجدید چاپ شده‌اند و با دریافت جایزه‌ی ادبی مهرگان و جایزه‌ی ادبی اصفهان، چاپ چندین مقاله و ترجمه‌ی برخی داستان‌هایش به زبان‌های دیگر جایگاهی درخور در دنیای داستان نویسی معاصر کسب کرده است. شخصیت‌های اصلی و محوری در داستان‌های وی به زنان سپرده شده و گاهی خود او نیز در جایگاه شخصیتی در داستان ایفای نقش می‌کند. تحلیل زن و زنانگی در آثار این نویسنده -با ذکر این مقدمات- جایگاهی ویژه خواهد داشت و پژوهش‌گر در پژوهش حاضر سعی دارد با بررسی آثار ایشان به این سوال‌ها بپردازد که آیا بلقیس سلیمانی در آثار خود با توجه به دیالکتیک متن و گفتمان به بازتعریف هویت و زنانگی می‌پردازد؟ اگر این بازتعریف صورت گرفته است زن برساخته‌ی آثار سلیمانی با زنانگی چگونه ارتباطی یافته است؟ آیا هویت جنسیتی به چالش و ساخت دوباره کشیده شده است؟

فرضیات تحقیق

فرضیات این تحقیق عبارتند از:

- بلقیس سلیمانی در آثارش با استفاده از گفتمان فمینیستی گفتمان مردسالار را به چالش می‌کشد.
- بلقیس سلیمانی در پی دوباره‌سازی هویت مستقل زنانه در آثار خود است.

پیشینه‌ی تحقیق

تحول تاریخی هویت در قالب‌های سنتی، مدرن و پست‌مدرن مبین این نکته است که «مفهوم «هویت» به لحاظ بسترهای زمانی- مکانی ظهور، تلوین و تکامل تاریخی، واجد زمینه‌ها، بسترها و تاریخ‌های گسترده و دیرپاست». نگره‌ی سنتی به هویت، ثابت و طبیعی بودن آن به شکل از پیش تعیین شده و عاری از تناقض را نشان می‌دهد. هویت جمعی برساخته‌ی حال دیدگاه مدرن به آن است و ناپایداری و شکنندگی هویت در نگره‌ی پست‌مدرن برجسته می‌شود (نوذری، ۱۳۲-۱۳۸۵:۱۳۴).

هویت زنانه در نظریه‌ی فمینیستی، با اتکا به منابع دیگری توصیف می‌شود نه بنا بر رشک آلت نرینگی. به عنوان نمونه تعریف خودی مستقل از مادر، برای زن، راهی برای به فردیت رسیدن است (هام، ۱۳۸۲: ۲۱۷). ارتباطی که هویت در نگره‌ی مدرن با زنانگی می‌یابد در تعریف فمینیسم از زنانگی به مثابه‌ی «مؤنث بودگی» ساخته‌ی جامعه که جذابیت جنسی را برای مردان در پی دارد، پیداست (همان، ۱۶۲).

پرداختن به مفاهیم هویت و زنانگی در ادبیات ایران با توجه به جستجوهای نگارنده اندک است. در حوزه‌ی زبان و ادبیات خارجی پایان‌نامه‌ای با عنوان بررسی درون‌مایه‌های قلمرو، هویت و زنانگی در *رمان*، «در انتظار بربرها» اثر جی.ام کوتزی از دیدگاه پسااستعمارگرایانه نگاشته شده است که در آن با استفاده از درون‌مایه‌ی پسااستعمارگرایانه و بررسی شخصیت اصلی داستان، تغییر هویت استعمارگر به استعمار شده نشان داده شده است. از میان پایان‌نامه‌های فارسی، *پایان‌نامه‌ی ایران و هویت ایرانی در آثار منتخب نویسندگان ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان* از سمیه صنعتی به هویت ملی در سی اثر برگزیده از پنج نویسنده‌ی صاحب نام حوزه‌ی کودک و نوجوان پرداخته شده است. پژوهش‌هایی نیز به بررسی تأثیر جنسیت بر زبان پرداخته‌اند. برای مثال پایان‌نامه‌ی فاطمه مزبان‌پور با عنوان *تأثیر جنسیت بر زبان شعر پروین اعتصامی، فروغ فرخ‌زاد و فاطمه راکعی* از نظر واژگان و معنا با استفاده از نظریات فرمالیست‌های روسی به تأثیر متغیر جنسیت در انتخاب واژگان پرداخته است.

اما در میان پایان‌نامه‌هایی که در حوزه‌ی ادبیات ایران در پژوهش خود از روش تحلیل انتقادی گفتمان استفاده نموده‌اند یا در اصل پژوهش آن‌ها به این زمینه پرداخته است، رساله‌ی سیدعلی دسپ با عنوان *تحلیل گفتمان غالب در رمان‌های سیمین دانشور (سوشون، جزیره‌ی سرگردانی و ساربان سرگردان)* و بررسی موردی *رمان فارسی از منظر تحلیل انتقادی گفتمان* است نوشته‌ی میثم خلیلی‌نژاد. در عنوان نخست دسپ، به تبیین و کشف دیدگاه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی نویسنده با استفاده از رویکرد فرکلاف پرداخته است و در عنوان دیگر، خلیلی‌نژاد تأثیر سلسله مراتب قدرت و جنسیت را بر سبک روایی دو رمان مدیر مدرسه‌ی آل‌احمد و بامداد خمار فتانه حاج سید جوادی نشان می‌دهد؛ تأثیری که به تغییر فرم زبانی رمان‌ها انجامیده است.

در پایان‌نامه‌ی حاضر دو مؤلفه‌ی هویت و زنانگی در آثار بلقیس سلیمانی مورد تحلیل انتقادی قرار گرفته‌اند. نگارنده با توجه به گفتمان فمینیستی به عنوان گفتمان مبارزه در برابر مردسالاری به تحلیل مفاهیم یاد شده پرداخته و بر آن بوده تا نشان دهد هویت و زنانگی در آثار این نویسنده‌ی زن چگونه بازتاب یافته است.

بلقیس سلیمانی، داستان‌نویسی که در دهه‌ی هشتاد وارد عرصه‌ی داستان‌نویسی شد و «زیر بار تجربه‌های تاریخی» به «تجربه‌ها و کابوس‌های نسلش» می‌پردازد. نویسنده‌ای که خودش را از زبان آذین روز خرگوش «آینه‌دار دهه‌ی شصت» معرفی می‌کند. وی به هویت و مسائل زنان در هیئت مشکلاتی می‌نگرد که نسل جنگ به ویژه، با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند. دغدغه‌های این زن نویسنده در قالب رمان‌ها و مجموعه داستان‌هایی با شخصیت‌های اصلی زنی که می‌آفریند پیداست. با این وجود تاکنون در رابطه با آثار وی اثر و نقدی چشمگیر که بر مبنای نظریه‌ای پدید آمده باشد موجود نیست و ظاهراً فرهنگ مردسالار بر عدم وسعت پرداختن به آثار زنان تأثیر داشته است.

در مورد رمان‌های ایشان پایان‌نامه‌ای با عنوان *تحلیل ساختاری رمان‌های بلقیس سلیمانی از آسیه کیا*، نوشته شده است. *خاله بازی سرنوشت زن ایرانی را دنبال می‌کند*؛ نقد و معرفی رمان *خاله بازی* در یک صفحه توسط عنایت سمیعی، میترا الیاتی، لادن نیکنام، شهلا زرلکی؛ به ویژگی‌های رمان به مثابه ژانری متعلق به خودآگاهی تاریخی انسان پرداخته و در کل به نقد محتوای داستان در رابطه با پرداخت نویسنده به پدیده‌ی دو همسری اشاره دارد. و مطالب دیگری هم هرکدام به صورت پراکنده و بسیار مختصر به مرور کلی بر یکی از آثار ایشان پرداخته‌اند.

اهداف تحقیق

موارد زیر از اهداف نگارنده در پژوهش حاضر می‌باشد:

- آشنایی با مفاهیم هویت و زنانگی در نظریه‌ی فمینیستی
- به دست دادن تعریف سلیمانی از هویت و زنانگی در گفتمان مردسالار

روش تحقیق

در این رساله با استفاده از تحلیل انتقادی گفتمان بر مبنای رویکرد فرکلاف به تقابل و تعامل گفتمان فمینیستی با گفتمان‌های غالب و مردسالار برای بررسی مفاهیم هویت و زنانگی در آثار بلقیس سلیمانی پرداخته شده است. معرفی جنبش زنان و فمینیسم به عنوان مبنای گفتمان فمینیستی و تحلیل انتقادی گفتمان به عنوان روش کار در بخش کلیات آمده است.

با توجه به گستردگی نظری فمینیسم و تلقی‌های گوناگون، نگارنده بر آن بوده تا در معرفی کلی نظری، امانت‌دار بوده و به اظهار نظر نپردازد. البته این محدودیت تنها در فصل کلیات است که پژوهشگر، خود را در نقل نظریه ملزم به رعایت دقت دانسته و تنها به معرفی پرداخته و به دلیل تازگی موضوع، سعی در معرفی کلی مدل راهنمای فرکلاف از کتاب *تحلیل انتقادی گفتمان* داشته است. وی در سه حیطه‌ی توصیف، تفسیر و تبیین به تحلیل می‌پردازد که در این پژوهش نیز به تدریج از توصیف به تبیین منتهی شده است. فصل سوم شامل تحلیل آثار است که نگارنده در آن به شکلی ساده‌تر کار را آغاز نموده و سعی داشته بیشتر به جزئیات بپردازد. این سیر به تدریج برای کم کردن مکررات اندکی کلی‌تر شده و در پایان، در نتیجه‌گیری و جمع‌بندی تبیین و جمع‌بندی کلی ارائه شده است.

بیان دشواری‌های تحقیق

از مشکلاتی که در مسیر پژوهش با آن برخورد نموده‌ام گوناگونی و تنوع نظریه‌های فمینیستی بود. هر انگاره و پیش‌فرضی، رویکردی خاص را در این زمینه بنا نهاده است و این وسعت و پراکندگی تا حدی سردرگم‌کننده بود. هم‌چنین با توجه به اینکه نظریات نوی که به ادبیات هم وارد شده‌اند در این جا فمینیسم - منابع بسیاری به زبان اصلی دارند و نگارنده از این منابع هم به دلیل عدم آشنایی با زبان خارجی و هم در دسترس نبودن منابع، دور بوده بر دشواری‌ها افزوده است، اما به رغم این مشکلات خوشبختانه منابع درجه اولی برای نظریات مورد استفاده در این پژوهش به دست آمده که ذکر آن‌ها در فهرست منابع رفته است.

تازگی روش تحلیل گفتمان برای نگارنده نیز سختی‌هایی در برداشت که موجب گردید زمان بیشتری برای یادگیری و اعمال آن صرف شود. هم‌چنین ورود نه چندان طولانی نویسنده‌ی مورد بررسی به دنیای داستان-نویسی، باعث شد تا در جمع‌آوری مختصری از احوال وی، به دلیل نبود منابع کتابخانه‌ای، به اشاره‌ای اجمالی از سایت‌های مجازی اکتفا شود. البته باید گفت همه‌جا سعی در دقت و رعایت امانت سرلوحه‌ی کار بوده است.

فصل اول

کلیات

جنبش زنان

بدون شک آنچه امروز از روابط اجتماعی در پیرامون خود و در انحاء جهان می‌بینیم در طول زمان یکسان نبوده و با گذشت زمان در دوره‌های گوناگون، گروه‌های مختلف با آگاهی یافتن از کمبودهای حقوقی و اجتماعی و با شکل گرفتن نارضایتی از وضعیت‌های مختلف سعی در تغییر شرایط خود در قالب کنش‌های جمعی داشته‌اند. اذهان منصف در طول تاریخ در بازگو کردن و تأیید آنچه حق است کوتاهی نکرده و لابد هر حقیقت قابل اثبات نزد تفکر انسان مدار با هر نگرش خاص، مؤید و قابل دفاع است. خداوند می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر» (قرآن کریم، حجرات: ۱۳). ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان، گرمی‌ترین شما در نزد خدامتقی‌ترین شماست. خداوند، مسلماً آگاه و باخبر است. در جوامع اسلامی هرچند با کوتاهی مسلمانان در اجرای روح تفکر اسلامی و احقاق حقوق همه‌ی انسان‌ها با تفاوت‌های قومی، نژادی، جنسی و ... در صفحات تاریخ روبه‌رو می‌شویم اما در اصل تفکر اسلامی بنابر آیه‌ی مذکور این کوتاهی متصور نیست و می‌توان ادعا کرد اسلام، جوامع پذیرای خود را به پیشگامان عدالت‌محوری و مدافعان حقوق انسانی مبدل می‌سازد. اما آدمی با بی‌توجهی و با اتکا به قوه‌ی ذهن و تفکر خود به طور مستقل، در مسیر زمان و به صورت مروری و البته همراه با کاستی‌ها و نقص‌ها به سوی تکامل حرکت می‌کند و در نتیجه جنبش‌های گوناگون از هر نوع عموماً و جنبش‌های اجتماعی خاصاً، هم‌چون جنبش زنان از این درزمانی و تکامل مروری مستثنی نیستند. بالا رفتن آگاهی و نارضایتی از وضع موجود زمینه ساز یک هویت جمعی فعال می‌شود، هویت جمعی فعال کنش جمعی را در پی دارد و این کنش جمعی، برای نیل به حقوق سلب شده به ساختن راهی منتهی خواهد شد که گروه دارای هویت مشترک جمعی در آن به تکاپو می‌پردازند.

آندره میشل جامعه‌ی دوران دیرینه سنگی تا دومین انقلاب نوسنگی را جامعه‌ای توصیف می‌کند که در آن زنان نه تنها فرودست نیستند، بلکه می‌توان آن را زن‌سالار نیز خواند. «تقسیم کار بین دو جنس در گروه‌های انسانی دیرینه‌سنگی بر پایه‌ی تعاون قرار گرفته و در گورهای کشف شده، تشخیص مردان کهن‌سالی که در جوانی دچار نقص عضو و یا مبتلا به بیماری مفاصل بوده‌اند نشان می‌دهد که جامعه بیش از آن که بر پایه‌ی بهره‌کشی باشد بر پایه‌ی تعاون و همکاری افراد قرار گرفته است. بدون مالکیت خصوصی و انباشت، صرف تقسیم کار نمی‌توانسته است پایه‌ای برای بهره‌کشی یک جنس از دیگری باشد» (میشل، ۱۳۸۳: ۲۱).

«نتیجه‌ی پژوهش بنیان‌گذاران رشته‌ی مردم‌شناسی نشان داد که پیش از برقراری سیستم کنونی جامعه‌ی ما، جامعه‌ای به گونه‌ای کاملاً متفاوت وجود داشته که در پاره‌ای از حوزه‌های روابط بشری، اگرچه نه در همه‌ی آن‌ها، برتر از جامعه‌ی ما بوده است، زیرا جامعه‌ی بدوی بدون طبقه بر دموکراسی اصیل و برابری کامل از جمله برابری زن و مرد استوار بوده است» (رید، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۸) و «اصل برتری مردانه که با این اسطوره پشتیبانی می‌شود که زنان از جنس فرودست به شمار می‌روند، تنها در جامعه‌ی پدرسالار ما وجود دارد. در نخستین دوره‌ی سیستم مادرسالاری که بر پایه‌ی اصول اشتراکی برپا شده بود، چنین چیزی، یعنی سلطه‌ی یک جنس بر جنس دیگر وجود نداشت، همانطور که سلطه‌ی طبقه‌ی ثروتمند فرمانروا بر توده‌ی کارگران نیز در میان نبود» (همان، ۳۱). عدم قبول دوره‌ای با عنوان مادرسالاری از جانب گروهی از پژوهشگران به این نکته برمی‌گردد که شواهدی دال بر برتری و سلطه‌ی زنان بر مردان وجود ندارد، در حالی که در جوامع غیرطبقه‌ای و مشارکتی این دوره‌ی خاص، سلطه‌ای متصور نیست چراکه عاری از انباشت سرمایه، طبقه‌ی اجتماعی، استثمار و ویژگی‌های سرکوب‌گرانه بوده و برابری دو جنس نیز مستلزم همین نکته است (همان، ۵۳-۵۴).

به تدریج با تغییرات چشم‌گیر در وضعیت زندگی بشر و اختراعات نوتر در انقلاب دوم نوسنگی «مرد به عنوان عامل تولید کشاورزی جانشین زن شد، کشتزار جانشین تکه‌های کوچک زمین و خیش مرد جانشین کج-بیل زن شد» (میشل، ۱۳۸۳: ۲۶). در این میان «جای برون همسری را که به منظور امکان حیات شکارچیان دیرینه سنگی صورت می‌گرفته تا از طریق ایجاد اتحاد میان شکارگاه‌ها تضمین حیات یابند، رژیم درون‌همسری می‌گیرد که در آن تمامی دختران خانه به عنوان عامل تولید مثل، توسط رؤسای خانواده برای عموزادگان و دایی‌زادگان خانواده در نظر گرفته می‌شوند. این آغاز بستن در به روی زنان است» (همان، ۲۷) و «وقتی زن «موجود خانگی شد»، البته از نظر اجتماعی «هیچ‌کس» یا «جنس دوم» به حساب می‌آید» و تبلیغات پدرسالارانه از وظیفه‌ی مادری زنان در توجیه این نابرابری مدد می‌جوید (رید، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۵). با گذار به سوی

جامعه‌ای طبقاتی، «قدسیت و خوار شمردن، دو روی یک سکه‌ی دستبرد اجتماعی به زنان، در جامعه‌ی طبقاتی است» (همان، ۵۶) مادری زنان وسیله‌ی خوار شمردن و در درجه‌ی دوم شهروندی قرار دادن آنان گشته از سویی نیز در جهت پوشاندن این درجه‌بندی ستایش مادران را در پی داشت.

بدین ترتیب محصور شدن زنان در شهرها در دو مرحله اتفاق افتاد. در مرحله‌ی نخست آنان که از مالکیت خصوصی زمین و سایر مزایای اجتماعی برخوردار بودند، از نخستین دیوان سالاران -راهبان و نظامیان- در محروم ساختن زنان، از کارکردهای سیاسی مذهبی‌شان کمک خواستند و در مرحله‌ی دوم با رشد شهرها و تجارت و پیدایش طبقه‌ی متوسط، تجار برآن بودند که دور نگه داشتن زنان از تولید شهری می‌تواند زمینه‌ساز ارتقای آن‌ها در سلسله مراتب اجتماعی باشد (رید، پیشین: ۳۲). به تدریج در این تقابل‌ها، فاصله‌ی حقوق دو جنس بیشتر شده زنان با کاهش امکانات آموزشی و شغلی مواجه شدند. پذیرش این محدودیت‌ها در همه‌ی طبقات اجتماعی یکسان نبود. «اما موفقیت آن‌ها در مقاومت، به وضعیت منطقه‌ای بستگی داشت. بدین سان ایتالیا که از قرن هشتم تحت تاثیر فرهنگ غنی اسلامی، که در آن زنان از امتیازاتی برخوردار بودند، بوده از نظر فرهنگی دارای سنتی فمینیستی است» (همان، ۵۳).

در تفکر سنت‌گرا «این استنباط وجود داشت که جهان تا بوده همین بوده و تا هست به همین شکل خواهد بود» و در واقع «مجموعه ایستارهای ذهنی برای کارهای روزمره و باور به آن به عنوان هنجار غیرقابل تخطی» با وجود نوعی «بازاندیشی»^۱ در حیات و روابط اجتماعی تقدسی بر نظم حاصل از تفکر سنتی حاکم به وجود آورده بود که شکستن آن را ناروا می‌ساخت. همانند دیگر روابط اجتماعی ناعادلانه که همگی موقعیت‌های طبیعی و محتوم انگاشته می‌شدند، مادری، اقتدار مرد و ... نیز برای زنان موجه و طبیعی به شمار می‌رفت (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۵-۶). اما ایده‌های عصر تجدد و روشنگری، انسان‌مداری و عقلانیت مدرن با تسلیم‌پذیری بی‌چون و چرا، تغییرناپذیری روابط و جایگاه‌های فردی و اجتماعی و روابط قدرت سازگار نبود. بنابراین مشیرزاده از روباتم نقل می‌کند: «پذیرش هرچیزی به عنوان حقیقت غیرعادلانه است مگر آنکه بتوان آن را ثابت کرد و اینکه تنها بعد از شکاندن اطلاعات به چندین بخش و گذار مرحله به مرحله به شکلی منظم و عقلانی می‌توان به شناخت قیاسی حتی پیچیده‌ترین ابعاد واقعیت ... رسید» (همان، ۸).

^۱. reflexivity

با ظهور رنسانس مقاومت‌هایی از جانب ملکه‌ها و شاهزادگان در برابر کاهش نقش‌های زنان دیده می‌شود. در انگلستان و دیگر کشورهای اروپا زنان طبقات پایین از اصلاحات مذهبی (رفرم) حمایت کردند (میشل، ۱۳۸۳: ۵۶)؛ که مهم‌ترین بعد تحول دینی در عصر مدرن - به رغم آموزه‌های پدرسالارانه‌اش - در نفی اقتدار و سلسله مراتب بود و بر افراد (به عنوان انسان‌هایی که اعم از زن یا مرد روح‌های برابری دارند) تاکید داشت (روباتم، ۱۳۸۵: ۲۶). زنان همچنین به یافتن راه‌هایی در برابر ممنوعیت آموزش دختران نیز رسیدند و در فرانسه زنان بورژوا در پاسخ به پیام بشارت دهنده‌ی حقوق فردی رنسانس علیه هنجارهای نوین حد و حصر زنان اعتراض کردند؛ «بدینسان فمینیسم با پیدایی رنسانس پیشرفت می‌کند» (میشل، پیشین: ۵۶).

قرون هفدهم و هجدهم، عصر گذار از اقتصاد فئودالی به صنعتی و تغییرات سیاسی بود. آیین کاتولیک و اخلاق پروتستان با طرد بیکاری و تن‌آسانی در انگلستان، فرانسه و آمریکا با سنجیدن شرافت مردان بر پایه‌ی تولید کالا و پس‌انداز، زنان بیکاره‌ی طبقه‌ی بالا و بورژوازی متوسط را موضوع تحقیر مردان قرار می‌دهد (میشل، ۱۳۸۳: ۵۷-۵۹). اقتصاد سرمایه‌داری حاصل از تغییرات عمیق انقلاب صنعتی، تفاوت میان کار تولیدی پول‌آور و کار غیر تولیدی - هرچند ضروری اما معیشتی - را ایجاد کرد. همین باعث تقسیم جامعه‌ی مدنی به سپهر عمومی و خصوصی و در نتیجه پیدا شدن پیامدهایی در روابط و هویت‌های مبتنی بر جنسیت شد. کاری که در خانواده صورت می‌گرفت عملاً کار محسوب نمی‌شد و باعث راندن زنان به سپهر خصوصی شد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۵). هرچند از اواخر سده‌ی هفدهم طرح مسأله‌ی خوبی هم‌اندازه‌ی زنان و مردان به میان آمد اما نگاه طبیعی به تفاوت جنس زن و مرد - علی‌رغم تأکید بر آزادی و برابری حقوق - مانع از آن می‌شد که زنان واجد حقوق دانسته شوند؛ تا جایی که اعتقاد به احساسات قوی زن در برابر خردورزی مرد، حیثیتی‌ابزاری از زن می‌سازد (همان، ۱۱).

از طرفی اعتقاد به تفاوت سرشت زنان و مردان از این نظر که زنان را اخلاقی‌تر می‌دانستند «ورود آنان را به عرصه‌ی سیاست و جامعه به معنای ورود اخلاقیات به این حوزه می‌دانستند» (مشیرزاده، پیشین: ۱۲) اما شماری از اندیشمندان عصر روشنگری بر این باور بودند که اگر کاستی و نقصی در اندیشه و سلوک زن است باید با اصلاحات اجتماعی رفع شود: زنان باید آموزش ببینند و نیز قوانین ناعادلانه باید دگرگون شود تا زنان خود را تکامل بخشند (روباتم، ۱۳۸۵: ۳۰). نگاه به کاستی‌ها و تفاوت‌ها آنجا که مبنای خود را از زیستی بودن به اکتسابی و اجتماعی بودن تغییر می‌داد امکان تغییر و آموزش را نیز به دنبال داشت و زنان عدم دسترسی به آموزش همانند و مساوی با مردان را دلیل برتری مردان برشمردند. اما بی‌تردید مهم‌ترین و نظام‌یافته‌ترین تلاش زنان

برای نقد وضع موجود «و طرح حقوق مورد درخواستشان را باید در کتاب *دفاع از حقوق زنان*^۲ (۱۷۹۲) اثر مری وولستون کرافت^۳ (۱۷۵۹-۱۷۹۷) انگلیسی دانست... که از روسو^۴ (۱۷۷۸-۱۷۱۲) به دلیل برداشتش از سرشت فروتر زن به شدت انتقاد می‌کند و در مقابل تاکید دارد که انسان‌ها ذاتاً موجوداتی خردورز هستند» و با تعریف حقوق بشر به عنوان درجه‌ای از آزادی مدنی و مذهبی (پیشین، ۱۶-۱۷) «اعلام داشت که «همه‌گستری حقوق» به جای پنداربافی متافیزیکی به «آزادی مدنی و دینی» هر فرد حواله می‌دهد» (ریوسارسه، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷).

در سده‌ی نوزدهم نیز اندیشه‌ی تغییر و بهبود وضعیت زنان ادامه یافت. فمینیسم مردمی در فرانسه در نیمه-ی اول این سده با حمایت زنان طبقه‌ی متوسط و کارگر و با هدف دستیابی به حقوق سیاسی و اقتصادی برای زنان پدید آمد با این توضیح که در این تئوری، زنان عاملان اصلی آزادی برای خود نبودند (میشل، ۱۳۸۳: ۸۸). لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها به منزله‌ی سخن‌گویان گفتارهای مدرن نیز بر این تغییر کوشیدند که تفاوت میان زنان و مردان به «جامعه‌پذیری» و «فرهنگ‌پذیری» متفاوت بازمی‌گردد، یا اینکه زنان از قربانیان نظام سلطه هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷-۲۰). به این ترتیب، مفاهیم اساسی گفتارهای مدنی که در آموزه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف این عصر نمود پیدا می‌کرد، فضا را برای توجیه سنتی فرودستی زنان بیش از پیش تنگ می‌کرد و در مقابل، ایجاد تغییر بنیادین در شرایط زنان را موجه‌تر از هر زمانی در گذشته می‌ساخت و این هم‌چنین همزمان با شرایطی ساختاری، اقتصادی و سیاسی بود که زمینه‌ی لازم را برای ایجاد و تحقق یک هویت زنانه و احساس محرومیت مشترک نسبی در میان زنان آماده می‌ساخت (همان، ۲۲). آنچه به هویتی به عنوان زمینه‌ساز کنش جمعی و عمل‌گرایی اجتماعی شکل می‌بخشد تعارض میان موقعیت‌های عینی و ذهنی است و تضاد میان این دو موقعیت است که نارضایتی را می‌آفریند. «احساس یک جمع بودن یعنی برساخته شدن یک هویت، متأخر بر یک نارضایتی مشترک است»؛ این مسأله باعث بروز همبستگی میان زنان فرای مرزها نیز شد (همان، ۴-۵) و همزمان در دیگر کشورها نیز مبارزات زنان برای رسیدن به حقوق برابر آغاز شده بود. عامل اصلی آغاز این جنبش‌ها شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بود. برای نمونه در ایالات متحده امتناع از دادن یک کرسی به زنان در کنگره‌ی ضد بردگی و در سوئد و آلمان، نه برای حقوق سیاسی بلکه ایجاد تغییراتی در وضعیت خانواده و ازدواج از جنبه‌های اساسی جنبش زنان محسوب می‌شد (میشل، ۱۳۸۳: ۸۹-۹۰).

^۲. *A Vindication of the Rights of Woman*

^۳. Mary Wollstonecraft

^۴. Rousseau Jean Jacques